

جهانی شدن و توسعه با نگرش به تجربه آسیا*

نویسنده: عزیزالاسلام

مترجمان: علیرضا فرهادی*

علی پناهی**

چکیده

مقاله حاضر منافع و مخاطرات ناشی از مشارکت در فرآیند جهانی شدن را در سایه تجربه توسعه کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا (اندونزی، مالزی، فیلیپین، جمهوری کره و تایلند) مورد تحلیل قرار می‌دهد. در این رابطه، این استدلال وجود دارد که کناره‌گیری، واکنش مناسبی در برابر خطرات ناشی از مشارکت در فرآیند جهانی شدن نمی‌باشد. در عوض، تلاش‌ها باید در جهت جلوگیری از وقوع بحران‌های آینده یا دست‌کم در راستای کاهش و تعدیل اثرات مخرب این فرآیند باشد. در این زمینه، مقاله حاضر بر همکاری‌های منطقه‌ای بین‌المللی تأکید دارد.

♦ Azizul Islam. (1999). Globalization and Development Revisited in the Light of Asian Experience. Asia-Pacific Development Journal. Vol.6. No.2, December 1999.

* کارشناس دفتر اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور

** کارشناس مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ایران

مقدمه

بحث جهانی شدن در سال‌های اخیر به موضوع مهمی تبدیل شده است. بیشتر این مباحث، هم از سوی طرف‌داران و هم از سوی مخالفان جهانی شدن، رنگ و بوی عقیدتی به خود گرفته است. مقاله حاضر در جستجوی یک راه‌حل عملی در ارزیابی منافع و زیان‌های ناشی از مشارکت در فرآیند جهانی شدن با تأکید بر تجربه توسعه در کشورهای منتخب شرق و جنوب شرق آسیا (اندونزی، مالزی، فیلیپین، جمهوری کره و تایلند) می‌باشد. برای روشن شدن قلمرو بحث، ارائه تعاریف مختصر از بعضی موضوعات خالی از لطف نیست. عبارت جهانی شدن، یک مفهوم چند بُعدی است. به بیان دیگر، هم دارای جنبه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و هم دارای جنبه فرهنگی است. در مقاله حاضر، بیشتر بر بُعد اقتصادی جهانی شدن تأکید می‌شود. در این مضمون، جهانی شدن اساساً به معنای افزایش هم‌گرایی در بازارهای تولید و عوامل تولید در ملل مختلف است. در عمل، تغییرات سیاستی در مورد نقل و انتقال کالاها، خدمات و تحرکات سرمایه هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی بسیار مناسب می‌باشد ولی در مورد تحرک نیروی کار، این امر چندان مناسب به نظر نمی‌رسد. مانع اصلی هم‌گرایی بازارهای کار، سیاست‌های مهاجرتی مانند زبان، فرهنگ و محدودیت‌هایی از این‌گونه است. در متن حاضر از گسترش هم‌گرایی بازار سرمایه و تولید به عنوان معیار سنجش میزان مشارکت کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا در فرآیند جهانی شدن یاد می‌کنیم.

توسعه نیز یک پدیده چند بُعدی است و دست‌کم شامل رشد اقتصادی، تغییر ساختاری، حذف فقر و کاهش نابرابری در توزیع درآمد می‌باشد. حفظ محیط زیست نیز مفهوم جدیدی است که به تازگی برمفاهیم توسعه افزوده شده است. در تقسیم‌بندی معقول دیگر، سلامتی افراد، تحصیلات و آب شرب بهداشتی و مانند اینها نیز در این مفهوم می‌گنجد. در این مقاله برای ارزیابی اثر جهانی شدن بر توسعه، مسائلی مانند رشد اقتصادی، تغییر ساختاری، شتاب به سوی حذف فقر و توزیع درآمد مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

برهمگان آشکار است که جهانی شدن به مفهوم فوق در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی شتاب گرفت. تجارت جهانی طی سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۶، سالانه ۸ درصد رشد داشت، در حالی که این رقم در دوره ۱۹۸۰-۱۹۸۳، ۴ درصد بود. رشد بالای تجارت نسبت به رشد تولید جهانی، بیانگر

این بوده که سهم بزرگتری^۱ از میزان تولیدات در جهان، تجارت می‌شود و این یکی از شاخص‌های هم‌گرایی بازارهای تولید است. هم‌گرایی در بازارهای سرمایه از این هم شگفت‌آورتر بود. از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ میزان وام‌ها در بازارهای سرمایه با ۲۵ درصد رشد به ۱/۳ تریلیون دلار آمریکا رسید (فیشر و برنارد، ۱۹۹۸). میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۲ در طی سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۹۴، چهار برابر شد. در همین دوره رشد تولید ناخالص داخلی جهانی دو برابر شده و به ۹ درصد رسید. رشد بیش از دو برابر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نسبت به انباشت سرمایه در دوره ۱۹۸۲-۱۹۹۵ نشان از افزایش گرایش به نظام تولید بین‌المللی است (انکتاد، ۱۹۹۷).

در بخش اول مقاله، گسترش و مشارکت کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا در فرآیند جهانی شدن را تحلیل می‌کنیم. در بخش دوم و سوم به ترتیب به اثرات مثبت و منفی جهانی شدن بر روند توسعه به مفهوم فوق و تجربه کشورهای شرق و جنوب‌شرقی آسیا می‌پردازیم و در بخش چهارم نیز پیامدهای سیاسی جهانی شدن به ویژه با رویکرد مشارکت بین‌المللی را بررسی می‌کنیم.

۱. هم‌گرایی کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا

کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا در جهت هم‌گرایی اقتصادهای خود با تولید و بازارهای سرمایه جهانی، گام‌های بلندی برداشته‌اند (جدول ۱). هم‌گرایی از طریق تجارت در کشورهای مالزی، فیلیپین و تایلند با نسبت تجارت به تولید ناخالص داخلی سنجیده شده است. نسبت فوق در اندونزی بین سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۵، ثابت مانده که البته انفجار قیمت نفت در سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۰، اطلاعات مربوط به این سال‌ها را خدشه‌دار کرده است. چرا که نفت، قلم بزرگی در صادرات آن زمان اندونزی به شمار می‌رفت. از سوی دیگر توجه به این نکته ضروری است که نرخ رشد صادرات کالا و خدمات این کشور در دوره ۱۹۹۰-۱۹۹۵ به طور متوسط، ۱۵/۸ درصد بود که از نرخ رشد تولید در همین دوره به مراتب بیشتر است. این رقم در مقایسه با دهه ۱۹۸۰-۱۹۹۰ که نرخ رشد صادرات ۲/۹ درصد بود، بی‌سابقه تلقی می‌شود. در دهه ۱۹۹۰ درجه هم‌گرایی در جمهوری کره جایی که در سال ۱۹۸۰ بسیار بالا بود، به اعتدال گرایید اما بار دیگر اوج گرفت، به طوری که نرخ رشد صادرات کالا

وخدمات در ۱۹۹۰-۱۹۹۵ به طور متوسط افزون بر ۱۳/۴ درصد شد که از نرخ رشد تولید ناخالص داخلی به مراتب بیشتر، و از نرخ رشد متوسط صادرات دوره ۱۹۸۰-۱۹۹۰ نیز کمی بیشتر بود. روشن است که کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا در هم‌گرایی با بازارهای جهانی، پیشرفت چشمگیری داشته‌اند. این فرآیند (هم‌گرایی) با آزادسازی تجاری تسهیل شده است. آزادسازی تجاری، بیشتر، کاهش نرخ‌های تعرفه‌ای، محدود کردن حدود تعرفه‌ای، نظارت‌های کمی و شرط امتیاز^۱ نیازمندی‌ها را شامل می‌شود. در این دوره، انگیزه‌های صادراتی از طریق شاخص‌های مختلف مانند دستیابی آسان به اعتبارات، امتیازات مالی، ایجاد مناطق صادراتی و اعمال سیاست‌هایی که دست‌مزدها را در سطح رقابتی نگه می‌دارد تشویق و تقویت می‌شد.

در جدول (۱)، از سه شاخص هم‌گرایی در بازار سرمایه جهانی، میزان بدهی به اعتباردهندگان خارجی، خالص جریان برابری و تمایل به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی استفاده شده است. همه این شاخص‌ها، بیانگر همسو شدن کشورهای جنوب و جنوب شرق آسیا با روند جهانی شدن از اواسط دهه ۱۹۹۰ می‌باشد.

جدول ۱. شاخص‌های هم‌گرایی در اقتصاد جهانی

	تجارت		میزان بدهی به اعتباردهندگان خارجی		خالص جریان برابری		تمایل به سرمایه‌گذاری خارجی (درصد GDP)	
	۱۹۹۵	۱۹۸۰	۱۹۹۲	۱۹۹۶	۱۹۹۲-۱۹۹۳	۱۹۸۵-۱۹۸۹	۱۹۹۵	۱۹۸۰
اندونزی	۵۳	۵۳	۲۸	۵۵	۲۸۷۹	۴۰	۲۵	۱۴
مالزی	۱۱۳	۱۹۴	۸	۲۲	۲۲۳۷	۵۶	۵۲	۲۵
فیلیپین	۵۲	۸۰	۷	۱۳	۱۲۴۴	۵۱	۹	۴
جمهوری کره	۷۴	۶۷	۳۹	۱۰۰	۳۴۱۴	۴۲	۲/۳	۱/۸
تایلند	۵۴	۹۰	۲۳	۷۰	۱۱۹۵	۴۲۱	۱۰	۳

مأخذ: اسکاپ، ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸؛ انکتاد، ۱۹۹۷؛ و بانک جهانی، ۱۹۹۹.

بار دیگر تأکید می‌کنیم ورود به بازار جهانی سرمایه، از نتایج آزاد سازی نظام تجاری است که از اواسط دهه ۱۹۸۰ آغاز شده است. اصلاح سیاست‌ها در ابتدا به آزادسازی قوانین و مقررات مرتبط با سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی معطوف بود. شرایط اولیه برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، بیشتر به روش‌های زیر بود.

- گشایش محدود بخش‌های اقتصادی بر روی سرمایه‌گذاری‌های خارجی.
- مهیا کردن خدمات لازم برای سرمایه‌گذاران خارجی که شاخص‌های نهادی را تقویت می‌کردند.
- آزادی برگشت سود و اصل سرمایه.
- گسترش توافقنامه‌های سرمایه‌گذاری با کشورهایی که به منابع لازم برای سرمایه‌گذاری مجهز بودند.

از سوی دیگر اقدامات فوق با اصلاح بخش مالی اقتصاد که در دهه ۱۹۹۰ شدت گرفت، تکمیل شد. اصلاح بخش‌های مالی، شاخص‌های زیر را در بر می‌گرفت:

- کاهش محدودیت ورود به سازمان‌های مالی بانکی و غیربانکی.
- مقررات‌زدایی از نرخ بهره و تسهیل در (پرداخت) اعتبارات مستقیم.
- تقویت و تشویق ابزار بازارهای مالی جدید.
- آزادسازی بخش مالی در محدوده داخلی به‌ویژه در زمینه بازار سرمایه مرتبط با جهانی شدن.

افزون بر این‌ها، کشورهای یاد شده با ایجاد بعضی تغییرات، افتتاح حساب با پول ملی و ارزهای خارجی، برای اتباع خارجی و شهروندان داخلی در بانک‌های تجاری را مجاز اعلام کردند. بانک‌ها پرداخت اعتبارات ارزی در بازارهای داخلی را گسترش دادند و بخش خصوصی غیربانکی نیز به اندازه دیگر نهادهای مالی در زمینه پرداخت وام به خارج فعال شد.

از سوی دیگر فروش اوراق بهادار و اوراق قرضه در بازارهای بورس بین‌المللی از طریق شرکت‌های داخلی، فروش ابزارهای پولی داخلی مانند اسناد بانک مرکزی و اسناد خزانه‌داری غیرمقیم، تسهیل ورود خارجی‌ان در بخش بانکداری داخلی و ایجاد بانکداری ساحلی که زمینه وام‌دهی و وام‌گیری در عرضه داخلی را فراهم می‌کرد، از جمله اقداماتی بود که توسط کشورهای یادشده به اجرا درآمد.

۲. پیامدهای توسعه: سناریوی رزی

۲-۱. رشد

هم‌سازی تجاری اثر معنی‌داری بر میزان رشد دارد. منافع حاصل از تجارت که مورد تأیید نظریه تجارت بین‌الملل نئوکلاسیک‌هاست، سازگاری کارایی تخصیص منابع با مزیت رقابتی ملت‌ها را مورد تشویق و تأیید قرار می‌دهد. علاوه بر کارایی حاصل از تخصیص (بهینه)، چگونگی اعمال سیاست‌ها تجاری، کارایی منابع در فعالیت‌های خاص را نیز افزایش می‌دهد. سیاست‌های حمایتی صادراتی^۱ در ترکیب با نظام آزاد وارداتی، استفاده بیشتر از ظرفیت‌ها را تسهیل می‌نماید، نیاز به انباشت اضافی را کاهش می‌دهد و مجوزهای وارداتی اضافی با نرخ بیمه‌های بالا را غیرجذاب می‌کند. همه این‌ها، نسبت سرمایه به تولید و مقدار محصولی که در سطح معینی از سرمایه می‌توان تولید کرد را تعیین می‌کند.

مطالعات تجربی حاکی از آن است که حمایت از صادرات، به اثرات مثبت روی پس‌انداز داخلی منجر می‌شود. افزون بر این، طبیعت سیاست‌های تجاری، ورود پس‌اندازهای خارجی به داخل است. کشورها می‌توانند با ایجاد اعتماد نسبت به ظرفیت خدمات اعتباری خود جریان ورودی سرمایه را از هر دو منبع خصوصی و رسمی به عرصه تولید مورد حمایت قرار دهند. به هر حال سیاست‌های توسعه صادرات، مشوق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در صنایع صادراتی برای سودبردن از مزیت مواد اولیه یا نیروی کار خواهد بود. چون سهولت و اطمینان از بازگرداندن سودهای حاصله توسط سرمایه‌گذاران خارجی، تصمیمات آنها را متأثر می‌سازد، سیاست‌های حمایتی صادراتی نقش سازنده‌ای را (در این راستا) می‌تواند ایفا کند.

صادرات، منافع پویای دیگری را نیز تسهیل می‌کند. کالای صادراتی کشورهای در حال توسعه به‌ویژه تولیدات کارخانه‌ای، نسبت بسیار کمی از بازار جهانی را تشکیل می‌دهد. در نتیجه اگر سطح تولید از سوی تقاضای داخلی نیز تحت فشار باشد، امکان تولید در مقیاسی بزرگتر از حد عملی (موجود) امکان‌پذیر خواهد بود. دسترسی به فن‌آوری خارجی می‌تواند به گسترش تولیدات درون

مرزی کمک نماید و از راه تنوع بخشی، ساختار تولید را تغییر دهد. این در حالی است که دانش و فن آوری پیش رفته، بیشتر از طریق شرکت در تجارت بین الملل قابل دستیابی است. به علاوه، تولیدکنندگان بازارهای صادراتی با رقابت شدید مواجه می شوند و این امر آنها را در جهت کاهش هزینه تولید و افزایش کیفیت تحت فشار می گذارد.

همان گونه که مطالعات زیادی در رابطه با صادرات و رشد اقتصادی صورت گرفته است، در مورد سطح واردات و رشد نیز، پژوهش هایی وجود دارد. این مطالعات حاکی از آن است که منافع شرایط رقابتی برای تولیدکنندگان، تنها در سایه تولیدات وارداتی رقابتی دوام خواهد داشت. واردات کالاهای واسطه ای، تجهیزات سرمایه ای و فن آوری و به طور کلی تنگناهای ناشی از نبود مواد اولیه مورد نیاز را برطرف می سازد، به بیان دیگر ممکن است در کشورهای در حال توسعه ضریب فزاینده واردات معتبر باشد. افزون بر این، هر جا که کمیابی کالاهای کاربر^۱، باعث تورم بالا، همراه با اثر معکوس بر میزان پس انداز و میزان و نوع طرح های سرمایه گذاری داخلی می شود، واردات کالاهای مصرفی می تواند رشد اقتصادی را تسهیل کند.

علاوه بر موارد فوق، برخی سازوکارهای اصلی که از طریق تجارت، سبب تحریک رشد می گردند، به شرح زیر خواهند بود:

- افزایش صادرات، صرفه نسبت به مقیاس، درجه تخصص گرایی و تولید آن دسته از کالاهایی که فاقد تقاضای داخلی هستند را ممکن می سازد.
- رشد واردات محدودیت های ناشی از کمبود عرضه کالاهای واسطه ای شامل مواد خام، کالاهای کاربر، تجهیزات سرمایه ای و فن آوری و خدمات وابسته به آنها را تعدیل می کند.
- مشارکت در تجارت بین الملل، باعث ایجاد صرفه های خارجی مثبت، به ویژه از طریق ایجاد رقابت و فرصت یادگیری دانش های جدید که می تواند در جهت گسترش تولیدات داخلی به کار رود، می شود.

از سوی دیگر جریان های مالی در تقویت عمل رشد یک کشور، دو نوع نقش بازی می کند:

- پس انداز و سرمایه گذاری داخلی را تکمیل کرده و در غلبه برفشارهای حاصله از کمبود ارز

خارجی که از عدم تعادل های موجود بین درآمدهای ارزی و نیازهای وارداتی ناشی می شوند نقش شایانی ایفا می کند. به بیان دیگر، این نوع جریان ها یک نقش هم گرایی در بین کشورهای با اضافه پس انداز و کشورهای که با کمبود پس انداز روبه رو هستند، بازی می کند. این انتقال پس اندازها، سطح بالایی از واردات کالاهای سرمایه ای را در دسترس کشورهای با پس انداز پایین قرار می دهد. بنابراین، هر دو گروه از کشورهای یادشده، می توانند ساختار تولید و رشد اقتصادی خود را بهبود ببخشند.

نقش سرمایه گذاری مستقیم خارجی مشابه فرآیند بالاست. این نقش به مراتب فراتر از تعدیل پس اندازها و کمبودهای ارزی است. شرکت های چندملیتی^۱ که نقش اساسی در سرمایه گذاری مستقیم خارجی بازی می کنند، در موقعیتی هستند که بتوانند تأثیری اساسی در ارتقای کیفیت تولید برای فروش در بازارهای داخلی و خارجی داشته باشند. این نوع کمک ها نه تنها جنبه سخت افزاری مانند ماشین آلات و تجهیزات را شامل می شود، بلکه جنبه های نرم افزاری مانند طراحی تولید، سازماندهی آن و مدیریت را نیز در برمی گیرد. جنبه عمده و با ارزش دیگر امکانات شرکت های چندملیتی ظرفیت آنها در بهره گیری از روابط تثبیت شده بازاریابی (بین بنگاهی و درون بنگاهی) یا ایجاد مشوق های جدید صادراتی است. شرکت های چندملیتی، این نقش را تحت رتبه بندی متفاوتی ایفا می کنند که ممکن است خطرات کمترین و بیشترین مرتبط، غیر قراردادی و بقیه ارتباطات غیر سهامداری را در برگیرد. در نتیجه، بنگاه ها و مؤسسه های داخلی می توانند از امتیازهای متعلق به شرکت های چندملیتی سود برده و در فرآیند رشد مشارکت کنند.

۲-۲. تجربه شرق و جنوب شرق آسیا

تجربه توسعه کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا، در طی فرآیند رو به رشد جهانی شدن، می تواند به دو مرحله تقسیم شود: مرحله نخست، سال های پیش از دهه ۱۹۸۰ میلادی تا نیمه اول سال ۱۹۹۷ را در برمی گیرد و مرحله دوم، شامل دوره بحرانی است که با شناور شدن ارزش بات^۲ (واحد پول تایلند)، در دوم جولای ۱۹۹۷ شروع می شود. در ادامه بحث، مرحله نخست را به بحث می گذاریم و

بحث در مورد مرحله دوم را به بخش بعدی می‌سپاریم.

روشن است که بسیاری از منافع بالقوه جهانی شدن در کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا، به خوبی عینیت یافته است. یک شاخص عینی آن نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در این کشورهاست (جدول ۲). بجز فیلیپین که به دلیل سیاست‌های نامناسب از روند کمابیش کُندی در فرآیند جهانی شدن برخوردار است، بقیه کشورهای مورد بحث در هر دو مرحله به طور متوسط نسبت به دیگر کشورهای در حال توسعه از نرخ رشد بالایی برخوردار بودند. در طی سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۷، حتی رشد اقتصادی فیلیپین نیز از دیگر کشورهای در حال توسعه که از رشد $\frac{2}{8}$ درصدی برخوردار بودند، بالاتر بود.

جدول ۲. نرخ‌های رشد GDP

۱۹۹۷-۱۹۹۰	۱۹۹۰-۱۹۸۰	
۷/۵	۶/۱	اندونزی
۸/۷	۵/۲	مالزی
۳/۳	۱	فیلیپین
۷/۲	۹/۵	جمهوری کره
۷/۵	۷/۶	تایلند

ماخذ: بانک جهانی، ۱۹۹۹ب.

براین نکته تأکید می‌شود که رشد اقتصادی، دربرگیرنده تعامل پیچیده بین منابع داخلی، سیاست‌ها، نهادها و هم‌گرایی در روند اقتصاد جهانی می‌باشد. با همه اینها، در متن حاضر تأکید بر آن دسته از منافع بالقوه‌ای است که به وقوع رشد فوق‌العاده منجر می‌شود، و در حالت انزوا نمی‌توان بدان دست یافت، به ویژه آن‌که پایداری رشد مداوم اقتصادی و سرمایه‌گذاری بدون رخنه در بازار صادرات جهانی و بازار سرمایه بخش خارجی، امکان‌پذیر نخواهد بود. نرخ بالای رشد، بیشتر با تغییرات ساختاری قابل توجه، همراه است. بی‌تردید کاهش سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی (با توجه

به افزایش سهم صنعت و خدمات)، در افزایش سهم کالاهای کارخانه‌ای (صنعتی) و به تبع آن در میزان کالاهای صادراتی تأثیر زیادی دارد (جدول ۳).

جدول ۳. شاخص‌های انتخابی تغییر ساختاری

صادرات کارخانه‌ای		کشاورزی (درصد GDP)		
درصد صادرات کارخانه‌ای		۱۹۹۷	۱۹۸۰	
۱۹۹۶	۱۹۸۰			
۵۱	۲	۱۶	۲۴	اندونزی
۷۶	۱۹	۱۳	۲۲	مالزی
۸۴	۲۱	۲۰	۲۵	فیلیپین
۹۲	۹۰	۶	۱۵	جمهوری کره
۷۳	۲۵	۱۱	۲۳	تایلند

ماخذ: بانک جهانی، ۱۹۹۶.

۳-۲. برابری

شاید مهم‌ترین سازوکاری که بتواند از طریق تجارت، برابری را تقویت کند تأثیر آن بر سطح اشتغال است. نخستین مرحله در این مورد، اثر رشد بر سطح اشتغال است. از آن جا که سیاست‌های صادرات‌گرا^۱ رشد سریع اقتصادی را مورد تشویق قرار می‌دهد، می‌تواند از طریق تولید کالاهای نمایی واسطه‌ای و خدمات به افزایش مستقیم سطح اشتغال منتهی گردد. مرحله دوم این است که سطح اشتغال از طریق نوع ترکیب تولید که از طریق تجارت ایجاد می‌شود، می‌تواند تحت تأثیر قرار گیرد. اگر سیاست‌های تجاری، صادرات‌گرا باشند و کالاهای صادراتی نیز نسبت به کالاهای مصرفی داخلی، بیشتر کاربر باشند، تخصیص مجدد منابع، برای بهبود تولیدات صادراتی منجر به افزایش سطح اشتغال می‌شود.

سازوکار دیگری که از طریق آن نظام تجاری می‌تواند برابری را متأثر سازد، نقش توزیع درآمدی تجارت است. محور اساسی این بحث آن است که کشورهایی که تجارت بین‌الملل را پیش می‌گیرند، در تولید کالا با استفاده از منابع ارزان و فراوان، تخصص پیدا می‌کنند. در نتیجه تقاضا برای این‌گونه منابع، افزایش یافته و تقاضا برای منابع گران کاهش پیدا می‌کند. بنابراین، قیمت نسبی منابع فراوان، افزایش می‌یابد و قیمت منابع کمیاب، کاهش پیدا می‌کند و گرایش به سوی متعادل شدن قیمت عوامل به وجود می‌آید.

اثر فرآیند فوق بر تابع توزیع درآمد در کشورهای در حال توسعه این است که درآمد حاصل از عامل فراوان تولید، یعنی نیروی کار، افزایش می‌یابد و درآمد حاصل از عامل تولید کمیاب، یعنی سرمایه، کاهش پیدا می‌کند. برای نمونه، اگر نابرابری در توزیع درآمد بین مزدبگیران و سرمایه‌داران (صاحبان سرمایه) بیشتر باشد، سیاست‌های حمایتی تجارت آزاد و توسعه صادرات به توزیع برابر منجر می‌شود. به همین ترتیب استدلال می‌شود که راهبرد جایگزینی واردات که بر بیش ارزش‌گذاری نرخ ارز و نرخ بالای حمایتی تولیدات کارخانه‌ای داخلی متکی است، می‌تواند مانع صادرات محصولات کشاورزی شود و در نتیجه قیمت داخلی آنها را کاهش دهد. اگر نابرابری توزیع درآمد در درون بخش‌های کشاورزی و تولیدات کارخانه‌ای بیشتر باشد، سیاست‌های صادرات‌گرا، می‌تواند توزیع درآمد را عادلانه‌تر کند.

پیامد مثبت جریان‌های مالی و سرمایه‌گذاری، بیشتر ناشی از اثر آنها بر رشد اشتغال، تغییرات ساختاری و هرآنچه که اجاره بها - دستمزد^۱ و سود - دستمزد^۲ را متأثر می‌کند، می‌شود.

این اتفاق نظر وجود دارد که رشد، درمان فقر است. چند استدلال شالوده این اتفاق نظر را تشکیل می‌دهد. رشد اقتصادی، فرصت‌های شغلی را افزایش می‌دهد و تنها دارایی که بیشتر افراد زیر خط فقر دارند، کارشان است. کارآترین روش برای آنان، به منظور رهایی از دام فقر، درآمدهای حاصل از اشتغال است. آنان به محض این‌که درآمد بیشتر کسب می‌کنند، در وضعیتی قرار می‌گیرند که بتوانند مهارت، بهره‌وری و آموخته‌های خود را برای دست‌یابی به معیارهای بالای زندگی تقویت کنند. رشد

اقتصادی، همچنین از طریق افزایش توان دولت در جهت بسیج منابع برای افزایش اعتبارات خدمات اجتماعی مانند بهداشت، آموزش، سرمایه‌گذاری در زیربنای اقتصادی روستاها و تعهد پرداخت‌های انتقالی به قشر آسیب‌پذیر، فقر را کاهش می‌دهد. همان‌طور که پیش از این گفته شد مشارکت در فرآیند جهانی شدن به کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا کمک کرد تا به نرخ‌های بالایی رشد اقتصادی دست یابند و این امر اثری مثبت در کاهش فقر داشته است که داده‌های جدول (۴) بدون هیچ تردیدی آن را تأیید می‌کنند. توجه به این نکته خالی از لطف نیست که پیشرفت کمابیش آهسته کشور فیلیپین (در این فرآیند) ناشی از رشد بسیار ضعیفی بود که از ابتدا به آن دچار بود. وضعیت توزیع درآمد، بیشتر براساس متوسط ضریب جینی اندازه‌گیری می‌شود که یک ضریب مرکب است. این ضریب در جمهوری کره بهبود یافته و در تایلند به طور معنی‌داری به قهقرا رفته است. در سه کشور دیگر نیز ضریب جینی ثابت مانده یا تغییر اندکی کرده است.

در کل می‌توان ادعا کرد که کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا، بدون این‌که لزوماً متحمل بدتر شدن توزیع درآمد شوند، به موفقیت‌هایی در فرآیند جهانی شدن دست یافته‌اند.

جدول ۴. شاخص‌های نابرابری و فقر

ضریب جینی		درصد جمعیت فقیر		
۱۹۹۶	۱۹۸۰	۱۹۹۶	۱۹۸۰	
۰/۳۴۰	۰/۳۴۰	۱۱/۳	۲۸/۶	اندونزی
۰/۴۶۴	۰/۴۸۰	۶/۸	۲۰/۷	مالزی
۰/۴۵۰	۰/۴۶۱	۴۰	۵۴	فیلیپین
۰/۲۹۵	۰/۳۸۹	۷	۲۴/۵	جمهوری کره
۰/۴۷۷	۰/۴۵۳	۱۱/۴	۲۳	تایلند

مأخذ: دبیرخانه اسکاپ، براساس منابع ملی متفاوت و اسکاپ ۱۹۹۸.

۳. چشم‌انداز تیره

۳-۱. رشد

تکیه بر تجارت به عنوان محرک رشد، بدون خطر نیست. یک دلیل بارز در مخالفت با تجارت آزاد، حمایت از صنایع نوپاست. تجارت آزاد تحت فروض ویژه‌ای، ایجاد منافع می‌کند. البته این فروض، ماهیت غیرواقعی دارند و در دنیای واقع نقض می‌شوند یا هرگز وجود ندارند. وجود توابع تولید یکنواخت بین کشورهای گوناگون و نبودن صرفه‌های خارجی، ممکن است تا اندازه‌ای توان صنعت داخلی برای سوددهی را در نتیجه رو در رویی زود هنگام با رقابت وارداتی از بین ببرد. سهم بالای صادرات در تولید ناخالص داخلی ممکن است نشانگر آسیب‌پذیری اقتصاد در مقابل وقایع خارجی غیرقابل کنترل باشد. این امر در شکل‌های مختلفی اتفاق می‌افتد. کاهش ناگهانی تقاضا برای یک مورد مهم صادراتی، کاهش ارزش پول کشور رقیب، رکود سطح دادوستد کشورهای شریک، تغییر در راهبرد بازاریابی شرکت‌های چندملیتی وقتی که رهبری صادرات یک کشور را برعهده دارند، اعمال محدودیت‌هایی در مقابل واردات از طریق الگوهای بازرگانی شامل اعمال تعرفه (تصاعدی)، محدودیت‌های غیرتعرفه‌ای مانند اقدامات ضد دامپینگ، یا اعمال مقررات مربوط به بهداشت، نیروی کار یا معیارهای زیست‌محیطی از جمله وقایع غیرقابل کنترل خارجی هستند.

اتکا به جریان‌های مالی خارجی به ویژه جریان‌های مالی بخش خصوصی برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری و شتاب بخشیدن به رشد، مخاطرات زیادی را دربردارد. نخست این که تداوم و پایداری چنین جریان‌هایی به طور کامل تحت اداره کشور میزبان (وجه) نیست. برای مثال، افزایش معینی در نرخ بهره در کشورهای صاحب منابع، در راستای اقتصاد داخلی، نه تنها باعث کاهش میزان ورود منابع سرمایه‌گذاری به کشورهای دریافت‌کننده منابع می‌شود، بلکه خروج منابع از این کشورها را نیز به دنبال دارد. دوم این که، این جریان‌ها به طور اجتناب‌ناپذیری برگشت اصل، بهره و سود سهام صاحبان سرمایه (به‌طور یک‌جا) را به دنبال دارد که فشار مهلکی بر تراز پرداخت‌ها وارد می‌کند. سوم این که فشار بر تراز پرداخت‌ها ممکن است نظام نرخ ارز رایج را ضعیف کند و موجب ناکارایی بخش واقعی اقتصاد شود. این امر بدون وجود نظارت دقیق از طریق نیروهای تنظیم‌کننده فشار بر تراز پرداخت‌ها می‌تواند به اندازه فشار حاصل از عدم تعادل از طریق سررسیدهای نامتناسب نیز تحت

تأثیر قرار گیرد. برای مثال، ممکن است وام‌های با سررسیدهای کوتاه‌مدت در سرمایه‌گذاری‌هایی که برگشتی درازمدت دارند، استفاده شده باشد، ممکن است در موارد غیرتجاری که بازگشت آن برحسب پول ملی است، صورت بگیرد، یا در مخارج خدماتی، صرف شده باشد که پول ملی صورت می‌گیرد. چهارم این‌که وابستگی بیش از اندازه به جریان‌های مالی خارجی، ویژگی اقتصادی است که دچار بحران‌های دوگانه ارزی و مالی می‌شوند که یکدیگر را تشدید کرده و دایره شوم را رقم می‌زنند (کامینسکی و رینهارت، ۱۹۹۹) و تصویر مشوشی از برگشتی (عایدی) اعتباردهندگان و سرمایه‌گذاران که برای کوتاه مدت برنامه‌ریزی کرده‌اند، ارائه می‌کند.

انتظارات مردم در مورد کاهش ارزش پول کشور میزبان که بنا به دلایلی، ارتباطی نیز با عوامل بنیادی نادرست آن کشور ندارد پرتغوی بازدهی‌ها را تغییر می‌دهد و منافع مستصور از بازگشت زود هنگام سرمایه به خارج، خروج آن را تشویق می‌کند. این امر باعث کاهش ذخایر و ارزش پول ملی می‌شود. بازگردانی سرمایه از سوی سرمایه‌گذاران خارجی (که به صورت کوتاه مدت سرمایه‌گذاری کرده‌اند) با فشار بر واسطه‌های (ابزارهای) مالی کشور میزبان، هم میزان نقدینگی و هم توانایی پرداخت دیون آن کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پنجم این‌که، به طور کلی بازارهای مالی، به ویژه بازارهای مالی بین‌المللی، فی‌نفسه مستعد اطلاعات نامتقارن، سقوط اخلاق، انتخاب نامطلوب، تسری (ویلز، ۱۹۹۹) و واکنش عامه می‌باشد. اطلاعات نامتقارن، به تفاوت اطلاعات قرض‌دهندگان و قرض‌گیرندگان برمی‌گردد که به ناکارآمدی ابزارهای مالی منجر می‌شود.

خطر اخلاقی، بیشتر ناشی از این انتظار وام‌دهندگان یا وام‌گیرندگان است که تصور می‌کنند نیروهای دولتی برای اجتناب از ورشکستگی نظام‌مند، آنها را تحت هر شرایطی ضمانت می‌کنند. انتخاب نامطلوب، وقتی اتفاق می‌افتد که وام‌گیرنده‌های خوش نام (خوش حساب) از دریافت وام خودداری می‌کنند، در حالی که وام‌گیرنده‌های مستأصل (بدحساب) مایلند وام‌های کلان بگیرند. این امر ممکن است به انباشت قراردادهای در بازار اعتبارات منجر شود.

پدیده تسری، تغییرات تند و سریعی از میزان جریان به داخل و جریان به خارج و به بیانی تغییرات شدید ورود یا خروج منابع مالی یک کشور است که بر اثر رخدادهای دیگر کشورها دامن زده می‌شود. واکنش عمومی، وقتی است که فردی با عمل خود جامعه را به دنبال خود بکشد. ششم،

جریان‌های مالی تشدید کننده، نوسانات^۱ هستند، این نوع خروج منابع مالی وقتی روی می‌دهد که اقتصاد در مرحله انفجار قرار بگیرد. عاملان اقتصادی با مشاهده نخستین علائم بروز مشکل، رهایی از این مشکل را شتاب می‌بخشند. سرانجام این‌که انجام هرگونه معامله اقتصادی در موقع بروز بحران مالی، ممکن است در بردارنده هزینه مالی و شبه مالی^۲ باشد.

هرچند خطرات یادشده در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کمتر است، با این حال برخی از مباحث مربوط به صنایع نوپا، ممکن است در رابطه با سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز مطرح شود. با وجود یک الگوی با ثبات، پایداری جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، هم‌چنان مورد سؤال است. تغییرات فن‌آوری در فرآیند جهانی شدن، سرمایه‌گذاری مستقیم را طوری شکل می‌دهد که آزادی عمل صنایع را روزبه‌روز بیشتر می‌کند. در حالی که این امر ممکن است از یک سو فرصت جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را برای بعضی از کشورها فراهم نماید، اما از سوی دیگر نیز این امکان وجود دارد که بعضی از کشورها را با محرومیت و فقر مواجه کند. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی هم‌چنین با معکوس کردن جریان منابع در شکل برگشت اصل و سود سرمایه به مبدأ اصلی، تراز پرداخت‌ها را با فشار مواجه سازد، به‌ویژه مواقعی که سرمایه‌های خارجی در بخش ساخت کالاهای بازارگرا^۳ یا در بخش غیرقابل تجارت داخلی متمرکز شده باشد. با وجود رقابت فزاینده بین کشورها برای جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تشویق‌های نابه‌جا ممکن است هیچ‌گونه جذب سرمایه‌ای را در پی نداشته باشد. از این گذشته، منافع حاصل از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، وقتی به وقوع می‌پیوندد که کشور میزبان زیرساخت‌های لازم را از قبل فراهم کرده باشد.

۳-۲. برابری

تحقق واقعی اثرات مثبت تجارت آزاد بر روی برابری تا حدودی به دسترسی بی‌قید و شرط کالاهای

۱. Procylied، تشدید کننده معنی شده است در حالی که در اصل به نیروی اقتصادی اطلاق می‌شود که میل دارد بردامنه نوسان‌های اقتصادی بیفزاید و کاهش آهسته به کساد ژرف و رشد اقتصادی را به چشم‌های شتابنده تبدیل کند (منوچهر فرهنگ، فرهنگ علوم اقتصادی).

صادراتی کاربرد به بازارهای جهانی دارد. در عمل بسیاری از کالاهای صادراتی کاربرد کشورهای در حال توسعه با موانع، به‌ویژه موانع غیرتعرفه‌ای مواجه هستند، یکی از این موانع مهم غیرتعرفه‌ای، توافق سهمیه‌ای در صنعت نساجی است. به علاوه بسیاری از فرآورده‌های تبدیلی کشاورزی (مثل کمپوت، کنسرو) مشمول معیارهایی مانند سلامت، بهداشت و غیره می‌شود که در واقع، موانع غیرتعرفه‌ای تجاری محسوب می‌شوند و مهم‌تر آن‌که، مشارکت در فرآیند جهانی شدن و اعمال سیاست‌های حمایتی ممکن است به طرق مختلف بر روی برابری تأثیر نامطلوبی داشته باشد. نظریه تجارت نئوکلاسیکی، الگوی متحول تقاضای جهانی را در نظر نمی‌گیرد. بخش بسیار پویای تجارت جهانی، از فن‌آوری و تولیدات تخصصی تشکیل شده است. هم‌زمان با کشورهای در حال توسعه، برای تطابق با این نوع الگوی تقاضا به دنبال تغییر ساختار تولیدی خود هستند، یک کاهش نسبی در تقاضای نیروی کار غیرماهر به وجود می‌آید که ممکن است به تشدید اختلاف دستمزدها بین نیروی کار ماهر و غیرماهر دامن بزند. به هنگام به کارگیری راهبرد جایگزینی، در مراحل از این راهبرد، صادرات کالاهای کشاورزی ممنوع می‌شود که باعث کاهش قیمت مواد غذایی خواهد شد (خان، ۱۹۹۷). از سوی دیگر، در قالب یک تجارت باز، قیمت مواد غذایی افزایش می‌یابد. شواهد فراوانی در دست است که نشان می‌دهد هنگام افزایش قیمت مواد غذایی، قشر آسیب‌پذیر، به‌ویژه آن گروهی که هزینه‌های بالای غذایی دارند، فشار زیادی را متحمل می‌شوند.

آزادسازی نظام واردات می‌تواند تقاضا را از طرف کالاهایی که در راهبرد جایگزینی واردات، غیرتجاری محسوب می‌شوند به سمت واردات جایگزین جابه‌جا کند. این امر ممکن است باعث از دست رفتن آن تعداد مشاغلی شود که از طریق افزایش اشتغال کالاهای صادراتی (صادرات‌گرا) جبران نشده است. صنایعی که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جذب می‌کنند، ممکن است بسیار سرمایه‌بر یا بسیار وابسته به نیروی کار ماهر (متخصص) باشد. در سطح معینی از عرضه نیروی کار متخصص که در کشورهای در حال توسعه معمولاً، کاملاً بی‌کشش است، افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، شاید به افزایش تفاوت دست‌مزدهای نیروی کار ماهر و غیرماهر منجر شود.

تلاش برای جذب جریان‌های پرتفوی خصوصی، بیشتر با نرخ‌های بهره بالا همراهی می‌شود.

در برخی موارد، نرخ‌های بهره بالا از فروش ابزارهای پولی^۱ مانند اوراق قرضه در بازارهای داخلی ناشی می‌شود که به عنوان ابزاری برای خنثی‌سازی اثر جریانان سرمایه‌ای بر نرخ ارز، به کار می‌روند. پرداخت‌های بهره‌ای به چنین ابزارهایی، بیشتر به بخش کمابیش مرفه جامعه تعلق می‌گیرد. خصوصی‌سازی و اصلاح بخش عمومی که به عنوان مجموعه سیاست‌هایی در جهت شتاب بخشیدن به همگرایی در اقتصاد جهانی، در پیش گرفته می‌شود، بیشتر، جذب نیروی کار را کاهش داده و فقر و نابرابری را تشدید می‌کند. به علاوه، خصوصی‌سازی، توزیع دارایی‌ها را که با نحوه توزیع درآمد در آینده ارتباط پیدا می‌کند نابرابرتر می‌کند (کرنیا، ۱۹۹۹).

نتایج بالا ممکن است با تغییر مالیات‌ها و هزینه‌های عمومی تقویت شود. در کشورهایی که به دنبال همگرایی با بازارهای جهانی هستند، یک‌نوع تمایل به کاهش مالیات سود شرکت‌ها، مالیات بردرآمد و مالیات برسطح واردات مشاهده می‌شود. در نتیجه ممکن است با اتکای بیشتر بر مالیات‌های غیرمستقیم، تولیدات و مصارف داخلی به یک نظام مالیاتی نزولی رهنمون بشود. در همان حال، هدف‌گذاری کاهش کسری بودجه از طریق بهبود هزینه‌های خدمات عمومی اجتماعی، ممکن است نقش باز توزیعی دولت را تضعیف کند.

سیاست‌های اعمال شده معطوف به انعطاف‌پذیری بیشتر بازار کار، ممکن است قدرت چانه‌زنی کارگران را کاهش داده و به دلیل ویژگی‌های حاکم بر بازار کار در فرآیند جهانی شدن، این روند تشدید شود. واقعیت این است که تحرک بین‌المللی سرمایه، هر روز بیشتر می‌شود در حالی که تحرک بین مرزی نیروی کار، به‌ویژه نیروی کار غیرماهر، محدود مانده است.

۳-۳. بررسی بحران اخیر

بحران اقتصادی بی‌سابقه‌ای که در نیمه دوم سال ۱۹۹۷ در کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا به وقوع پیوست، نمود عینی مخاطره‌آمیز بودن جهانی شدن یک اقتصاد تلقی می‌شود. همان‌طوری که امروزه نیز مشخص شده، بحران مذکور از شناور شدن بات تایلند در دوم جولای ۱۹۹۷ از این کشور شروع شد و به سرعت، چهار کشور دیگر (اندونزی، فیلیپین، کره و مالزی) را نیز

فراگرفت. تاکنون مباحث گسترده‌ای در مورد دلایل، نتایج و پیامدهای سیاستی بحران فوق صورت گرفته است. در این جا قصد نداریم به مباحث فوق بپردازیم یا وجه اختلاف و اشتراک آنها را مرور نماییم. بلکه بیشتر در جستجوی این هستیم که چگونه فرآیند وقوع بحران مذکور، به طور مستقیم، با بعضی از خطرات یاد شده در مورد جهانی شدن، ارتباط دارد.

نویسنده این مقاله (اسلام، ۱۹۹۹) در جایی بیان کرده است که یکی از دلایل اصلی بحران ۱۹۹۷، کاهش شدید صادرات در سال ۱۹۹۶ بوده که در سال ۱۹۹۷ نیز ادامه یافت. این امر از کاهش تقاضای صادراتی برای بخشی از اقلام صادراتی منطقه، مانند کالاهای (الکترونیکی ناشی می‌شد و در بعضی موارد نیز از کاهش تجارت جهانی نشأت می‌گرفت. یک دلیل مهم این امر، فرسایش تدریجی توان رقابتی کالاهای صادراتی منطقه بود که از افزایش هزینه‌های داخلی، به‌ویژه هزینه‌های دستمزد به دلیل مؤثر نبودن فرآیند صنعتی شدن در انتقال مناسب از صنایع کاربر به صنایع سرمایه‌بر (سطوح بالا)، ناشی می‌شد. از سوی دیگر، در حالی که نرخ ارز اسمی برحسب دلار آمریکا ثابت نگه داشته می‌شد، نرخ ارز واقعی در حال افزایش بود و در همین حال، نرخ تورم داخلی در حال پیشی گرفتن از نرخ تورم داخلی شرکای عمده تجاری از جمله آمریکا بود. همچنین نرخ‌گذاری (گروه‌بندی) ارزهای دیگر کشورهای خارجی در افزایش نرخ ارز مؤثر واقعی، تأثیرگذار بود. همچنین رقبای جدید در داخل و خارج از منطقه در پی تصرف بازار کالاهای کاربر بودند.^۱

کاهش سریع رشد صادرات، باعث افزایش بدهی کوتاه‌مدت به عنوان نسبتی از صادرات و ذخایر شد. از آن جا که بین ظرفیت خدمات بدهی^۲ به عنوان ضامن بقای نظام نرخ ارز تثبیت شده و کارایی نهادهای مالی رابطه وجود دارد، کاهش کارایی نهادهای مالی، خروج سرمایه را تشدید کرد و به افزایش نرخ ارز منجر شد و افزایش نرخ ارز نیز به نوبه خود فروپاشی بورس و بروز مشکل در ابزارهای مالی را باعث شد.

دومین دلیل بحران اخیر، رهاسازی شدید حساب‌های سرمایه‌ای بدون نظارت و مقررات دقیق و

۱. یعنی به سمت ایجاد صنایع کاربر رفتند که این امر باعث افزایش رقابت در بازار کالاهای صادراتی کاربر شد. از جمله این کشورها چین و ژاپن بودند (م).

بدون احیای ابزارهای متشکل (سازمانی) بود که در صورت وجود می‌توانستند تکانه‌های ناشی از جریان‌های سرمایه‌های را کاهش دهند. ذخیره بدهی به بخش خصوصی نیز به اندازه جریان دارایی اوراق بهادار^۱، رشد پیدا کرد. این امر تا حدودی ناشی از تفاوت زیاد و مداوم نرخ‌های داخلی و بین‌المللی بود. همچنین بسیاری از تعهدات بین‌المللی در مقابل مخاطره‌های ارزی، ایمن نشده بودند.

مقدار زیادی از استقراض‌های خارجی، سررسیدهای کوتاه‌مدت داشتند به طوری که اندکی پیش از شروع بحران، سهم بدهی‌های کوتاه‌مدت از جمع بدهی‌ها به بخش خصوصی، از ۵۶ درصد در مالزی تا ۶۸ درصد در جمهوری کره در نوسان بود. وجوه استقراض شده در طرح‌هایی، سرمایه‌گذاری شده بودند که برگشتی‌شان فقط در بلندمدت قابل وصول بود در حالی که سررسیدهای آنها نامتناسب و کوتاه‌مدت بودند. همچنین در حالی که ترکیب ارزی وام‌ها نیز یکنواخت و مناسب نبود، در بخش‌های غیرمعاملاتی، سرمایه‌گذاری شده بودند که درآمدها برحسب پول ملی صورت می‌گرفت. برای مثال در تایلند بین سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۹۶ کل اعتبار بخش تولیدی (کارخانه‌ای)، حدود ۱۰ برابر افزایش یافت در حالی که این مقدار در بخش دارایی‌های واقعی در همان دوره ۲۲ برابر شد.

کشورهای مورد بحث، افزایش چشمگیری در میزان بدهی داخلی به عنوان نسبتی از تولید ناخالص داخلی را تجربه کردند به طوری که این رقم در سال ۱۹۹۶ در مالزی و تایلند از ۹۰ درصد نیز فراتر رفته است. دامنه چنین افزایشی می‌توانست در کنار اطلاعات نامتقارن، خطر اخلاقی و واکنش گسترده در بازارهای مالی گسترش یابد. در مقیاس گسترده‌تر، دلیل وقوع مشکلات یادشده در بخش‌های مالی کشورهای بحران زده، ناشی از این بود که سرمایه‌های خارجی به آسانی وصول می‌شد که از آزادسازی حساب‌های سرمایه‌ای نشأت می‌گرفت.

همچنین اثر تسری را نباید از یاد برد. در دنیای بازارهای مالی یکپارچه، بانک‌های تجاری وام‌دهنده و سرمایه‌گذاران در اوراق بهادار (پرتفولیو) مانند صندوق‌های تعاونی یا معاملات تأمینی منطقه‌ای، عکس‌العمل‌های بازارهای غیرمنطقه‌ای را به عنوان علایم بازار زیر نظر دارند. مشکلی که

در یک کشور بروز می‌کند ممکن است به کل منطقه گسترش یابد، شواهد هم این امر را تأیید می‌کند. بعضی از سرمایه‌گذاران که در کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا به صورت کوتاه‌مدت سرمایه‌گذاری کرده بودند، از بازار بیرون رفتند. البته در کشور تایلند نیز همین امر با اندکی تأخیر به وقوع پیوست. خالص جریان دارایی پرتفولیوی^۱ پنج کشور بحران زده در سال ۱۹۹۶ از حدود ۱۲ بیلیون دلار در سال ۱۹۹۶ به سطح ۴ بیلیون خروجی سرمایه در سال ۱۹۹۷ برگشت.

چند استدلال پشت این موضوع نهفته است. اول این که سرمایه‌گذاران اسنادی، بار سنگینی از تعدیل را بردوش داشتند، چرا که در برگرداندن اصل و سود سرمایه خود دچار ضرر و زیان شدند. استدلال دوم این که، زیان اولیه ممکن است در جهت برگرداندن بیشتر اصل و سود سرمایه به عنوان یک ضدانگیزه عمل کند و بنابراین سازوکار خود تصحیح^۲ ممکن است وارد عمل شود. تجربه آسیایی، ناکارآمدی چنین سازوکاری را به خوبی نشان می‌دهد. یک دلیل این بود که بعضی صاحبان سرمایه، شروع به بازگرداندن اصل و سود سرمایه کردند و بقیه نیز ناگزیر به پیروی از آنها در بازارهای موازی، این کار را انجام دادند.

علاوه بر این، هرگونه بازگردانی اصل و سود سرمایه در سطح گسترده از سوی هر سرمایه‌گذاری، ممکن است به انتظار تضعیف پولی دامن بزند و این نیز به نوبه خود به انگیزه بازگردانی اصل سرمایه و سود از سوی دیگر سرمایه‌گذاران تبدیل شود، پیش از این که به راستی پول مزبور تضعیف شده باشد. همچنین در مورد رفتار بانک‌های اعتباردهنده نیز بحث مشابهی داریم. خالص خروجی اعتبار از بانک‌های تجاری پنج کشور بحران زده، حدود ۲۷ بیلیون دلار در سال ۱۹۹۷ بود و این در حالی بود که خالص ورودی اعتبار در سال ۱۹۹۶، ۵۶ بیلیون دلار بود.

واکش سرمایه‌گذاران، کاملاً تحریک‌کننده بود، اگرچه بسیاری از این کشورها در زمان وقوع بحران، دارای زیرساخت‌های قوی اقتصادی بودند. در سال ۱۹۹۶، نرخ پس‌انداز در کشورهای فوق بجز فیلیپین، بالغ بر ۳۰ درصد بود. بودجه در وضعیت مازاد بود، ذخایر ارزی افزایش یافته بود و نرخ‌های تورم کمتر از ۷ درصدی را تجربه می‌کردند. البته بجز فیلیپین که نرخ تورم در آن کشور ۸/۴ درصد بود. گذشته از این، کارگزاران بازار، اصل و سود سرمایه خود را به طور هم‌زمان بیرون کشیدند و

این امر حساب جاری آن کشورها را به شدت متأثر ساخت. توضیح این که کسری حساب جاری به عنوان نسبتی از تولید ناخالص داخلی در اندونزی در سال ۱۹۹۶، کمتر از نصف آن مقدار در تایلند بود. نرخ ارز آن کشور بیشتر انعطاف پذیر بود و از بدهی خارجی خصوصی کمتری برخوردار بود. موارد فوق در مورد فیلیپین نیز صدق می کند.

به همین ترتیب در مالزی، کسری حساب جاری به عنوان نسبتی از تولید ناخالص داخلی، یک مقدار بیشتر از نسبت های مربوط در اندونزی و فیلیپین بود، اما در مقایسه با اندونزی، کمتر از $\frac{1}{3}$ آن مقدار و در مقایسه با تایلند از رقمی معادل $\frac{1}{3}$ برخوردار بود و سرانجام باید به این نکته توجه کرد که ابزارهای تغییر سیاست های عمومی، هم در مرحله اول و هم در مرحله بروز بحران اقتصادی، فشارهای اجتماعی آن را تشدید کرد، به ویژه شاخص های آزادسازی اقتصادی در سمت درآمدی معادله سیاست های مالی، چهار وضعیت اضطراری زیر را در پی داشت:

- کاهش مالیات بر تجارت بین الملل به عنوان نسبتی از درآمدهای مالیاتی؛
- کاهش سهم مالیات بر شرکت ها و مالیات درآمدها از کل درآمد مالیاتی به صورت تصاعدی؛
- افزایش سهم مالیات های غیرمستقیم بر کالا و خدمات داخلی در کل درآمدهای مالیاتی؛
- رشد آهسته یارکود (کاهش مالیات کل سرانه) مالیات کل به عنوان نسبتی از تولید ناخالص داخلی؛
- پیامد طبیعی نظام مالیاتی فوق بسیار نامطلوب بود. اگرچه سرمایه گذاران داخلی و خارجی به اندازه بقیه افراد دارای رده های بالای درآمدی، از این موضوع راضی به نظر می رسند. در نتیجه، نظام مالیاتی رو به قهقرا گذاشت. البته تغییرات به قصد گسترش صادرات، کاهش هزینه واردات، جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی و تشویق جریانات سرمایه بخش خصوصی، صورت می گرفت. در همان حال، دولت ها به دنبال حفظ بودجه متعادل یا تداوم مازاد مالی در نرخ بهره ای بودند که هم قیمت ها و هم تجارت را تثبیت کند و سرمایه گذاری مستقیم خارجی و جریان های مالی را تسهیل نماید. بنابراین، آنها در رو در رویی با کاهش درآمد مالیاتی، چاره ای جز کاهش مخارج عمومی در پیش رو نداشتند.

با وجود افزایش های اتفاقی (گاه و بی گاه) در سهم هزینه خدمات اجتماعی به عنوان نسبتی از هزینه های دولتی، این نوع هزینه ها به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی یا کاهش داشت یا از

رشد بسیار آهسته‌ای برخوردار بود. براساس نتایج حاصل از مطالعات گسترده در چندین کشور از جمله بیشتر کشورهای توسعه یافته، چهارگزینه زیر با قاطعیت کامل پذیرفته شده است (رودریک ۱۹۹۸).

○ آزادی بیش از حد (اقتصادی) مصرف داخلی را بی‌ثبات می‌کند.

○ سهم بالای هزینه‌های دولتی در تولید ناخالص داخلی بی‌ثباتی را کاهش می‌دهد.

○ نقش تخفیف خطر^۱ مخارج دولتی، به‌طور بارزی در مخارج دولت، در جنبه تأمین اجتماعی و رفاه متبلور می‌شود.

○ جهت‌علیت از فعل و انفعالات خارجی به مخارج دولتی می‌باشد.^۲

نتیجه سیاستی که از این بحث عاید می‌شود، این است که کشورهایی که در تقسیم‌بندی بین‌المللی نیروی کار همگرا تلقی می‌شدند باید سهم هزینه عمومی در تولید ناخالص داخلی آنها به اندازه سهم هزینه‌های اجتماعی افزایش داشته باشد در حالی که تصویر ارائه شده از کشورهای مذکور با این وضعیت تفاوت داشت. آنها از طریق آزادی بی‌اندازه، خودشان را در معرض تکانه‌های روزافزون خارجی قرار می‌دادند بدون آن که برای استقبال از نتایج اجتماعی یک سقوط آماده شده باشند.

جدول ۵. شاخص نرخ‌های رشد تولید ناخالص داخلی، فقر و بیکاری

رشد تولید ناخالص داخلی		درصد جمعیت فقیر		بیکاری			
				۱۹۹۸		۱۹۹۶	
۱۹۹۹	۱۹۹۸	۱۹۹۸	۱۹۹۶	درصد	تعداد (میلیون)	درصد	
-۲/۳	-۱۳/۵	۴۰	۱۱/۳	۱۷/۱	۱۶/۲	۲/۳	اندونزی
۱/۳	-۶/۹	۷/۶	۶/۸ ^a	۳/۹	۰/۳	۲/۶	مالزی
۲/۱	-۰/۵	۴۳	۴۰	۱۰/۱	۳/۱	۸/۶	فیلیپین
۵/۲	-۵/۸	۷/۵ ^c	۳ ^b	۶/۸	۱/۵	۲	جمهوری کره
۲/۷	-۸/۹	۱۲/۹	۱۱/۴	۴	۱/۳	۱/۵	تایلند

مأخذ: دبیرخانه اسکاپ براساس منابع ملی مختلف.

a. تخمین در سال ۱۹۹۷.

b. رجوع شود به داده‌های سه ماهه چهارم سال ۱۹۹۷ کارگران شهری، خانوارها.

c. رجوع شود به داده‌های سه ماهه سوم کارگران شهری، خانوارها.

1. Risk-Mitigating

۲. تغییر مخارج دولتی ناشی از تغییراتی است که در اثر فعالیت اقتصادی خارجی به وجود می‌آید (مترجمان).

از قضا بحران، اثر تخریبی بر روی رشد اقتصادی داشت، بیکاری اوج گرفت و فقر تشدید شد (جدول ۵). در مورد اثر بحران بر روی توزیع درآمد، اطلاعات زیادی در دسترس نیست. به احتمال قوی، توزیع درآمد به طور معنی داری بدتر شده است. برای مثال در جمهوری کره، ضریب جینی در سه ماهه سوم سال ۱۹۹۸ در مقایسه با سه ماهه سوم سال ۱۹۹۷ از ۰/۲۸۷ به ۰/۳۲۳ افزایش یافت؛ به بیان دیگر، دستاوردی که در اوایل دوره همگرایی با اقتصاد جهانی عاید شده بود به سرعت بر باد رفت.

۴. پیامدهای همکاری‌های بین‌المللی

تجربه کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا منافع و خطرات حاصل از مشارکت در فرآیند جهانی شدن را به خوبی بیان می‌کند. واقعیت این است که منافع مثبتی که در این سال‌ها (سال‌های همگرایی یا جهانی شدن) عاید کشورهای مذکور شد در صورت انزوا به بار نمی‌آمد. پس یک توضیح مطلوب از مراحل مورد نیاز برای جلوگیری از وقوع بحران یا دست‌کم تعدیل آثار آن و در عین حال حفظ همگرایی مطلوب با اقتصاد جهانی چیست؟

در راستای گام‌های مثبتی که باید توسط کارگزاران ملی (دست‌اندرکاران ملی) برداشته شود، در محافل دانشگاهی و سیاست‌گذاری اتفاق نظر وجود دارد. این گام‌ها عبارتند از: نظام‌های ارزی انعطاف‌پذیر، تلاش‌های آگاهانه در حفظ رقابت بین‌المللی به ویژه از طریق بهبود فن‌آوران و توسعه منابع انسانی، تضمین نظام سالم بانکداری، اقدام محتاطانه در آزادسازی حساب سرمایه، تقویت مردم‌سالاری و تأمین کافی حمایت‌های اجتماعی.

همچنین بیشتر این تصور وجود دارد که ابزارهای ملی به تنهایی قادر به جلوگیری از بحران‌های آتی نیستند و در نتیجه نیاز به یک تغییر در نظام پولی بین‌المللی به طور کلی وجود دارد (بزانسون و گریفیت - جونز، ۱۹۹۹). با این همه برسرچگونگی این تغییرات در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی توافق کمتری وجود دارد. در ادامه بحث به بعضی از این نقطه نظرها اشاره می‌کنیم.

۴-۱. توسل به قرض دهندگان بین‌المللی به عنوان آخرین راه چاره

همکاری سریع صندوق بین‌المللی پول با دیگر نهادهای مالی و کشورهای کمک‌کننده در جهت بسیج مبالغ کمابیش زیاد در حمایت از کشورهای نیازمند، بی‌شک قابل توجه بود. با این حال بحران مذکور نشان داد که نقص جدی در ساختار کنونی، مالی بین‌الملل وجود دارد و هیچ سازمانی با اختیارات معین و با منابع کافی که به نقش آخرین راه چاره جامه عمل ببوشاند، وجود ندارد. هنوز هم مقاومت جدی، به‌ویژه در کشورهای توسعه یافته در مقابل تفویض چنین اختیاراتی به صندوق بین‌المللی پول یا ایجاد نهادهای جدید وجود دارد. بحث مطرح شده در مقابل وام‌دهندگان بین‌المللی به عنوان آخرین راه چاره، پیرامون محور پیامدهای خطر اخلاقی دور می‌زند. این بحث دو شاخه دارد، شاخه اول در مورد پیامدهاست، پیامد اول این که بعضی از کشورها ممکن است به این امید که حتی در شرایط پردردسر هم از طرف وام‌دهندگان بین‌المللی ضمانت و حمایت شوند، سیاست‌های کلان اقتصادی غیرمسئولانه‌ای را پیش بگیرند. پیامد دوم این است که این نگرش ممکن است سرمایه‌گذاران و وام‌دهندگان را در طرح‌های پرخطر درگیر کند. شاخه دوم به راحتی می‌تواند از طریق یک برنامه مناسب از مجموعه شروط برای بخشش بدهی‌های کشورهای معینی که در وضعیت اضطراری هستند یا از معیارهای قابل قبول از پیش تعیین شده برخوردارند، قابل توضیح باشد.

همچنین این بحث وجود دارد که برخلاف بانک‌های مرکزی ملی که به عنوان اعتباردهنده می‌توانند از طریق نظام بانکداری، کنترل‌های نظارتی اعمال کنند و از ابزارهای موجود در جهت کارا کردن عملکرد آنها استفاده نمایند، وام‌دهندگان بین‌المللی نمی‌توانند در امور داخلی کشورهای عضو مداخله کنند. این بحث چندان قانع‌کننده به نظر نمی‌آید، به دلیل این که در حال حاضر نیز صندوق بین‌المللی پول نقش اساسی در تعیین سیاست‌های اقتصادی کلان کشورهای در حال توسعه ایفا می‌کند و این امر نه تنها در دست‌یابی به کمک‌های صندوق بین‌المللی پول نمی‌تواند نادیده گرفته شود، بلکه دست‌یابی به کمک دیگر سازمان‌های بین‌المللی و سرمایه‌گذاران خصوصی و وام‌دهندگان نیز بیشتر مشروط به موافقت صندوق بین‌المللی پول می‌باشد. یک بحث منطقی این است که بگوییم کارایی وام‌دهندگان بین‌المللی زیر سؤال رفته است و دلیل آن، ناکافی و نامعین بودن

منابع قابل دسترس تحت اختیار آنهاست. این امر از یک مشکل سیاسی نشأت می‌گیرد نه از غیر عملی بودن ذاتی موضوع.

اکنون نظام‌های از قبل هشدار دهنده در مورد گسترش خدمات بدهی یا مسئله بازپرداخت‌ها از اهمیت چشمگیری برخوردار هستند. به هر حال نظام از پیش هشدار دهنده، شامل شفاف‌سازی وضعیت دولت و سازمان‌های مالی می‌شود. البته نمی‌توان انتظار داشت این امر بتواند واکنش افراطی در بخشی از شرکت‌کنندگان در بازار را از بین ببرد. تجربه آسیا بیانگر این است که زیاده روی‌ها بر بنیان‌های بی‌عیب و نقص استوار بود مانند کسری بودجه پایین، تورم پایین و نرخ ارز با ثبات که خوش‌بینی بیش از اندازه را دامن می‌زد. تشخیص مرز بین بی‌ثباتی و باثباتی فقط با بازنگری ممکن است. نااطمینانی در این موضوع به پیش‌بینی غیرواقعی منجر می‌شود و اعمال پیش‌گیرانه را با مشکل مواجه می‌سازد.

یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که بیشتر کشورهای بحران زده آسیایی، سرمایه خارجی در شکل اولیه و به صورت اعتبار بانکی کوتاه‌مدت را بیشتر در زمینه بخش عمومی به کار گرفتند. براساس آمارهای موجود، این بخش با حجم عظیمی از بدهی‌های کوتاه‌مدت روبه‌رو شده بود. به هر حال حتی بنگاه‌های ارزیابی بدهی‌ها در آماده‌سازی علایم لازم در مورد مشکل بدهی‌های اقتصادهای مذکور با شکست مواجه شدند. شرکت‌کننده‌های در بازار، پیش از وارد شدن به بازار باید حساب‌های خودشان را به دقت مورد بررسی قرار دهند. سرمایه‌گذاران خارجی در برآورد میزان مخاطره، به کم تخمینی و در برآورد عواید حاصله، به بیش تخمینی دچار شده بودند. چنین انحرافات در ترکیب با عدم تقارن اطلاعاتی، می‌تواند حتی نظام دقیق هشدار دهنده را با ناکارآمدی مواجه سازد. گفتنی است که هیچ تلاشی برای توسعه نظام هشدار دهنده قابل قبول صورت نگرفت. مشکل این‌جا بود که تصمیم‌گیری سرمایه‌گذاران، بیشتر تحت تأثیر عامل روانی و چشم و هم‌چشمی بود تا محاسبات عقلانی، در نتیجه سرمایه‌گذاران، علایم هشدار دهنده را که لازمه رفتار یک سرمایه‌گذار معقول است، نادیده گرفتند و رفتارشان را براساس امیال متزلزل مردم عادی، شکل دادند که این فشار مجددی بر کارآمدی اعتبار دهندگان بین‌المللی بود. مسئله پیش‌گیری از تسری با پیش‌فرض

رفتار عقلایی شرکت‌کنندگان در بازار، آسان به نظر می‌رسد. با این حال در یک جو تشدید شونده ناطمینانی، وقتی بحران عمیق، کشوری را در هم می‌کوبد، شرکت‌کنندگان در بازار، اعتماد خود را به همه کشورهای همسایه و حتی به کشورهای دوردست نیز از دست می‌دهند. چنین رفتاری که بیشتر بریک احساس خشک استوار است تا واقعیت، در مقابل عامل تسری در اقتصاد دارای حساب سرمایه آزاد، چندان قابل دوام نخواهد بود. بنابراین، به دسترسی سریع و شاید غیرمشروط به منابع ارز خارجی در مقیاس کافی نیاز می‌باشد. این امر دلیل دیگری بر وجود وام‌دهندگان بین‌المللی، به عنوان آخرین راه‌چاره مانند صندوق بین‌المللی پول یا هر سازمان تازه تأسیس دیگری بود.

۴-۲. کنترل و نظارت مالی گسترده جهانی

ضمانت نظام مالی یا هر نوع ضمانت سپرده‌گذاران، به عنوان مسئله خطر اخلاقی تلقی می‌شود. با این همه، اشتباه است که این موضوع باعث شود که هیچ کشوری اجازه ندهد نظام مالی‌اش درهم شکند، حتی اگر کل سرمایه و منابع کلانش با انباشت بدهی‌های نامتناسب از بین رفته باشد، بحثی در این نیست که نظام مالی، شرط اساسی یک اقتصاد سالم است. لازم است از مخاطره کردن‌های افراطی که از سوی سرمایه‌گذاران و وام‌دهندگان خارجی مورد حمایت قرار می‌گیرند، پرهیز کرد. پس این موضوع روشن است که برای برخی بخش مالی، مقایسه‌های بین‌المللی شفاف و معیارهای عملی عینی‌تر شود. بدون چنین ابزارهای مقایسه‌پذیر، دستیابی به یک نظام مالی کمابیش سالم در یک کشور، غیرممکن خواهد بود. بنابراین، اهمیت سازمان جهانی در این است که معیارهای ارشادی را از طریق کارگزاران نظام مالی شکل می‌دهد، میزان پیروی از سیاست‌ها را کنترل و اجرای وظایف محوله را با همکاری نیروهای داخلی به انجام می‌رساند. گام سریع در هم‌گرایی مالی بین‌المللی باید با حرکت شتابان گروه‌های نظارتی ملی بر فعالیت‌های بخش‌های مالی، به‌ویژه فعالیت‌های بین‌مرزی، همراه باشد یا آنها را شفاف سازد. یک نظارت کارا به دلیل تعدد ابزارها و خدمات عرضه شده توسط بخش مالی پیچیده‌تر شده است. به بیان بهتر، این پیچیدگی به

فعالیت‌های خارج از ترازنامه^۱، در دسترس بودن لنگرگاه مالیاتی و مراکز ویژه بدون نظارت برمی‌گردد. فعالیت‌های صندوق تأمین سرمایه‌گذاری^۲، جزء آن دسته از فعالیت‌هایی هستند که در خارج از محدوده نظام قانونی و نظارتی قرار می‌گیرند.

آشکار است که اعتماد تنها به شیوه خودتنظیم و نظم بازار نه کافی است و نه رضایت‌بخش. مروری بر شدت وقایعی که نه تنها کشورهای آسیایی، بلکه بعضی از کشورهای دیگر را در کام خود فرو برد، بهبود نظارت بین‌المللی و قانونمندی از طریق ابزارهای جدید را ضروری می‌سازد. چنین ابزارهایی، عکس‌العمل‌های قانونی با توزیع مناسب، هم درون کشور و هم بین کشورها را تعیین خواهد کرد. این عملی است که نمی‌توان به راحتی به عهده صندوق بین‌المللی پول گذاشت.

با تفاوت‌هایی از روش‌های موجود بانک بین‌المللی تسویه، محلی برای بحث در مورد مشکلات موجود قبل از وقوع بحران آسیا مهیا شده بود. به هر حال بانک بین‌المللی تسویه، دستاورد کوچکی برای کشورهای در حال توسعه‌ای که در آن شرکت داشتند در پی داشت و اما این دستاورد بسیار اندک بود، که این ضعف بزرگی است. هیئت نظارت جدید برای سرمایه بین‌المللی، باید در قوانین توزیعی، معین همراه با کنترل و قانونمندی واقعی از جریان‌های سرمایه‌ای بین‌مرزی کوتاه‌مدت برای توسعه، همچون سازمان تجارت جهانی مهیا نماید که با علاقه بیشتری به شفاف کردن اصول گذشته تکیه کند. بخش خصوصی ممکن است ارائه دهنده بعضی روش‌های دیگر هم باشد. بهتر است طرحی را بپذیریم که در آن، سازمان جدید بین‌المللی بر تحرکات سرمایه نظارت کند و این امر البته ساده نیست. به هر حال روشن کردن اثر تخریبی تحرکات سرمایه‌ای بدون ضابطه در برخی از کشورها که در سال‌های اخیر بروز یافت، شایسته بحث جدی است.

۳-۴. برنامه منظم بازپرداخت بدهی‌ها

پس از بحران دهه ۱۹۸۰ میلادی، الگوهای متعددی برای تنظیم مجدد بدهی‌ها به وجود آمد. پیامدهای این امر به دو طریق قابل بحث است. نخست این که برخی از وام‌دهندگان و وام‌گیرندگان،

بهبود وضعیت اقتصادی طی زمان را به عنوان ابزار حل مشکل بدهی‌ها به شمار می‌آورند. دوم این که اعتباردهندگان به‌ویژه اعتبار دهندگان خارجی مایلند که فرض حفظ ارزش کامل^۱ همچنان معتبر باقی بماند. برای مثال سهمی که متعلق به آنهاست به طور کامل تضمین و بازپرداخت شود.

البته هر برنامه منظم، معقول و پایدار از پرداخت بدهی‌ها به هر دو طریق فوق به یک اندازه زیان‌آور و نیازمند مقابله هست. این مهم است که بدانیم هر برنامه منظم براصولی چند استوار است. بجز این، کشورها در این مواقع در مباحث و مذاکرات وقت‌گیر، درگیر می‌شوند. در این اصول، بدهی به شکل قرض از بانک‌ها در مقایسه با اسناد یا اوراق قرضه، از اولویت برخوردار نیست. این در حقیقت یک عمل رایج در انحلال شرکت‌هاست. به هر حال در انحلال شرکت‌ها، ارزش کامل مطرح نیست و سهم هرکدام از اعتباردهندگان تضمین نمی‌شود. باید به خاطر سپرد که در زمان بحران، برخی و نه تمام وام‌گیرنده‌ها در عمل ورشکسته می‌شوند. اگر اینها در قالب انحلال انجام بگیرد، بانک‌ها می‌توانند تنها بخش کوچکی از وام اصلی را به پول رایج تبدیل کنند (برای پرداخت) و آن هم با تأخیر طولانی.

به همین ترتیب، به هر حال در بین وام‌گیرنده‌ها تمایلی برای اعلام ورشکستگی وجود ندارد چرا که این امر به اعتبار آتی آنها آسیب می‌رساند، بنابراین، برای یک برنامه منظم بازپرداخت بدهی‌ها، باید در میزان مطالبات، تعدیل چشم‌گیری به وجود آید یا یک سلسله اصول در سطح بین‌المللی مورد موافقت قرار بگیرد. موارد این توافق می‌تواند شامل حذف تسعیر اوراق بهادار بلندمدت، کاهش ارزش اسمی، نرخ بهره حداقل و تعلیق خدمات بدهی باشد. از سوی دیگر، اعطای درجه معینی از خودکارکردی به فرآیند مذاکرات از اتکا به مذاکرات نامحدود بین بدهکاران و طلبکاران که احتمالاً به توافقاتی افراطی منجر می‌شود بهتر است و کشورهای در حال توسعه به آسانی در طول چنین مذاکراتی یا اعتباردهندگان خارجی زانو می‌زنند.

۴-۴. صندوق آسیایی

در سطح آسیا می‌توان به نوعی همکاری منطقه‌ای دست یافت که هم مطلوب و هم بسیار منطقی باشد و این همان تشکیل صندوق آسیایی است. در این حالت دو بحث پیش می‌آید. اول این که این صندوق می‌تواند مشابه صندوق بین‌المللی پول بوده و منابع آن را تقویت کند یا این که در مقابل آن قرار گرفته و منابع آن را به تحلیل ببرد. توجه به این نکته، مهم است که درجهٔ مشابهت آنها مانع از تشکیل بانک توسعه منطقه‌ای مانند بانک جهانی نمی‌شود. از سوی دیگر این موضوع برای صندوق بین‌المللی پول ناخوشایند خواهد بود که در قلمرو مدیریت اقتصاد کلان با رقیبی روبه‌رو باشد.

البته توصیه‌های تنها مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی دستوری به کشورهای بحران زده، نقش صندوق یادشده را زیر سؤال برده است و اگر بحث خطر اخلاقی از سوی سیاست‌گذاران برای صندوق بین‌المللی پول اعتباری ندارد، برای صندوق آسیایی نیز می‌تواند بی‌اهمیت باشد. به هر حال با وجود صندوق آسیایی، پرداخت نقدی سریع همراه با شروط محدود در قالب ابزارهای تثبیت‌کننده به مراتب بیشتر از تجدید نظرکلی در اقتصاد، می‌تواند بحران را تخفیف دهد و از شدت واکنش کارگزاران بازار بکاهد.

منابع

- Bezanson, Keith and Stephany Griffith-Jones. 1999. The East Asia Crisis: A Global Problem Requiring Global Solutions. *IDS Bulletin*. 30 (1): 1-12.
- Cornia, Giovanni Andrea. 1999. *Liberalization, and Income Distribution* (Helsinki, UNU/WIDER).
- ESCAP. 1997. *Economic and Social Survey of Asia and the Pacific 1997*. United Nations Publication, Sales No. E 97. II.F.8.
- _____. 1998. *Economic and Social Survey of Asia and the Pacific 1998*. United Nations Publication. Sales No. E 98.11. F.59.
- Fischer, Bernhard. 1998. Globalization and the Competitiveness of Regional Blocks. *Intereconomics*. 33(4): 164-170.
- Fischer, Stanley. 1998. Reforming World Finance. *The Economist*. 3 October: 19-23.
- Islam, Azizul. 1999. The Dynamics of Asian Economic Crisis and Selected Policy Implications. Barry Herman, ed., *Global Financial Turmoil and Reform*. Tokyo, The United Nations University Press. pp. 50-74.
- Kaminsky, Graciela L. and Carmen M. Reinhart. 1999. The Twin Crises: The Causes of Banking and Balance-of-Payments Problems. *American Economic Review*. 89 (3): 473-500.
- Khan, Azizur Rahman. 1997. Globalization, Liberalization and Equitable Growth: Lessons form Cgntemporary Asian Experience. *The Pakistan Development Review*. 36(4). 915-928.
- Rodrik, Dani. 1998. Why Do More Open Economies have Bigger Governments. *Journal of Political Economy*. 106 (5): 997-1032
- UNCTAD. 1997. *World Investment Report 1997*. United Nations Publication. Sales No. E. 97.

II. D. 10.

Wilpolsz, Charles. 1999. International Financial Instability. Inge Kaul, Isabelle Grunberg and Marc A. Stern. eds., *Gblal Public Goods* . New York. Oxford University Press, pp: 152-189.

World Bank. 1999. *Global Development Finance Country Tables*. Washington DC., World Bank.

_____. 1999b. *World Development Report 1998/99*. New York, Oxford University Press.